



موضوع و مضمون در غزل نزاری قهستانی

صفیه جمالی^۱

نیره پاکمهر^۲

چکیده

حکیم سعد الدین نزاری قهستانی از شاعران نیمه دوم سده هفتم و آغاز قرن هشتم است. در زمان خود از شهرتی بیش از امروز برخوردار بوده و به گواهی تذکره ها، شعر او نزد شاعران همروزگارش قدری داشته است. در ستایش غزلیات او گفته شده، حافظ در بسیاری از ابیات و غزل هایش از وی متابعت کرده است. از این شاعر خوش قریحه قهستانی، چندین اثر منظوم به جا مانده که غزلیات بخشی از آن است. بسیاری از غزل های نزاری، در زیبایی و پروردگی چون غزلیات حافظ و سعدی است. نزاری در غزل هایش، به مضامین و موضوعات متنوعی پرداخته که البته برخی از این مضامین در غزل او پر بسامدتر اند. این مقاله با پرداختن به موضوعات مضامین شاخص شعر نزاری؛ مانند: غنیمت شمردن عمر و بی اعتباری دنیا، نقد زاهدان ریاکار، عرفان و تصوف، مذهب، مخالفت با عقل و ستایش عشق، توصیه های تربیتی و اخلاقی سعی می کند، به دنیای درون و اندیشه او راه جوید.

کلید واژه: نزاری قهستانی، غزل، موضوع و مضمون، می ستایی.

مقدمه

حکیم سعدالدین نزاری فوداجی قهستانی (۶۴۵-۷۲۱) از شاعران بزرگ نیمه دوم سده هفتم و ابتدای قرن هشتم است. در جوانی ادبیات و علوم متداول را در قهستان فرا گرفت و از عهد شباب به خدمات دیوانی پرداخت و در همان جوانی عزم اصفهان کرد و از آنجا به تبریز رفت و به رکاب شمس الدین صاحب دیوان جوینی پیوست و پس از سفرهای بسیار سرانجام به قهستان بازگشت و در آنجا ساکن شد. نزاری در قهستان به خدمات دیوانی ادامه داد و چنان که از اشعارش بر می آید وزارت گونه ای یافت، اما بعد از چندگاهی از دیوان طرد شد و به مصادره اعمال دچار آمد و باقی عمر را در انزوا گذراند و به جای تعهد اعمال دیوانی و شاعری به دهقانی روی آورد. (صفا، ۱۳۶۸: ۷۳۹-۷۳۸)



نزاری همعصر و دوره سعدی بوده و ماجرای ملاقات وی با سعدی با اندک اختلافی در تذکره ها، نقل شده است؛ (گازرگاهی، ۱۳۷۶: ۱۷۶)، (اوحدی دقایی، ۱۳۸۸: ۳۸۸)، (واله داغستانی، ۱۳۸۴: ۲۳۴۷). چنان که رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحا نوشته است: «با شیخ سعدی صحبت داشته [است]». (هدایت، ۱۳۸۲: ۱۵۶۶) یکی از نکاتی که شهرت و قدر شعر نزاری را نمایان می سازد، تتبعاتی است که خواجه شیراز از غزل های وی داشته است. حافظ در بسیاری موارد از غزلیات نزاری پیروی کرده و چندین غزل با همان وزن و قافیه ساخته و گاه هم یک مصرع و یک بیت از نزاری را با اندک تغییری در غزل خود آورده است. جامی با نظر به همین تأثرات حافظ از نزاری است که می گوید: «سلیقه وی (حافظ) نزدیک است به سلیقه نزاری قهستانی، اما در شعر نزاری غث و سمین بسیار است. (جامی، ۱۳۶۷: ۱۰۵)

غزل های نزاری دارای اوزان گوناگون است. او گاه وزن های کوتاه و گاه هم وزن های ثقیل انتخاب کرده، که مناسب غزل نیست. شمار ابیات غزل های او گاهی به سر حد قصیده می رسد. غزلیات او یک دست نیست و پست بلند آن بی شمار است. موضوع و مضامین غزل و دیگر اشعار نزاری در دیوان شاعران پیش از او نیز دیده می شود، اما برخی موضوعات چنان در اشعار به ویژه غزلیات او پر تکرار است که در حیظه محتوا از وجوه سبکی شعر او به شمار می آیند.

مهم ترین منبعی که در این باره وجود دارد، مقدمه مظاهر مصفا بر دیوان نزاری قهستانی است که در بین بحث گاه اشاره ای هم، به مضامین غزلیات نزاری داشته است. اما در مجموع «مضمون و موضوع غزل نزاری قهستانی» موضوع تازه ای است، که به صورت مستقل و جامع تا کنون به آن پرداخته نشده است.

مضمون و محتوای غزل نزاری

گفتن از می و می ستایی از برجسته ترین مضامین شعر و غزل نزاری است، چنان که ویتشخص طرز و سبک شعر خود را، در مدح می می داند:

هر کسی لازمه ای دارد و طرزی در شعر راح را همجو نزاری نبود مداحی

(نزاری، ۱۳۷۳: ج ۲، ۴۱۶)

در میان شاعران فارسی زبان، کمتر شاعری به اندازه نزاری مدح شراب کرده است. او در تمام غزلیاتش از باده یاد کرده و حتی یک مثنوی جداگانه به نام دستورنامه در آیین شراب خواری ساخته است. خودش می گوید چهل سال مداح می بوده و هنوز آن طور که باید و شاید آن را وصف نکرده است:

چهل سال مداح می بوده ام هنوزش به واجب نبستوده ام



(همان، ج: ۱، ۸۷)

دیگر موضوعات و مضامینی که در غزلیات نزاری تکرار قابل توجهی دارد، عبارت است، از: غنیمت شمردن عمر و بی اعتباری دنیا، نقد زاهدان ریاکار، عرفان و تصوف، مذهب، مخالفت با عقل و ستایش عشق، توصیه های تربیتی و اخلاقی.

ستایش می

نزاری می را مایه حیات و زندگی بخش می داند:

زمانه باز جوان کرد پیرزال جهان را بیار می که حیات زمی است پیر و جوان را

(همان، ۵۳۰)

می، جسم ضعیف نزاری را توش و توان می دهد، و داروی شفابخشی است که ساقی؛ طیب می‌کده، به خوبی از قدرت اعجاز آور آن آگاه است:

دل ضعیف من از هول بانگ رعد بترسد بیار و بر سر شراب گران را
حکیم می کده از بهر اعتبار اطبا به جام باده مداوا کند چنین خفقان را

(همان، ۵۳۱)

او نشاط و آسایش خود را مدیون می، می داند:

می ده می ای غلام که از می در اوفتد سرلذت و نشاط به راحت به دام ما

(همان، ۵۵۲)

راحت روح شاهدست و شراب فرح استماع چنگ و رباب

(همان، ۵۷۹)

نزاری، برای می ارزش قائل است و آن را در مقابل بنگ و امثال آن، نور در برابر ظلمت می داند:

بنگ را قومی به جای می خورند ظلمت شب را چه نسبت با ضیا

(همان، ۵۵۹)



او می را تسکین دهنده دل مشتاقان و عاشقان می بیند:

-نقش توام ز دیده ظاهر نمی رود الا به می که بی خبرم می کند فنش

(همان، ۱۳۰۱)

حتی یاد می، دل می پرست نزاری را بی قرار می سازد و کسی را که از می احتراز کند از جمله عاشقان بر نمی شمارد. او دیگران را نیز به باده نوشی فرا می خواند:

خروس بانگ بر آورد و صبح کرد طلوع	صباح لازم حال است در اصول و فروع
گریز نیست ز شرب مدام مادام	که اهل راز در این شیوه کرده اند شروع
حکیم نیست که گوید نمی خورم باده	به نزد عقل روا نیست عذر نامسموع
چو بوی می به دماغم رسد دل مستم	شود کف افکن از اضطراب چون مصروع

(همان، ۶-۱۳۳۵)

در نظر او باده نوشی، همسنگ نیکی کردن به دیگران و بخشش است:

-نیکی کنیم و باده خوریم و عطا دهیم تا اقتدا کنند به ما خاص و عام ما

(همان، ۵۵۲)

او عقیده دارد که باده نوشی او در جمع از کیاست، و به واسطه پاک کرداری اش آنچه از می نصیب اش می شود همه منفعت است نه خبث:

جام پر جان کن بیاور ساقیا	بین که می گردد سرم چون آسیا
طبع را اکسیر می پر می کنم	می کنم حاصل ازو این کیمیا
هم بدین اکسیر حاصل می شود	کیمیای معنوی از اسخیا
شرب من ام الخبائث چون بود	من به پاک می خورم با از کیا
راستی را هم حرام و هم پلید	هست و شد بر بی ثبات و بی حیا



(همان، ۵۵۹-۵۶۰)

با این همه، گاه بعد مذهبی شخصیت او نمی گذارد تا با چنین توجیهاات بی اساسی معصیت خود را نادیده بگیرد:

خدایا از این مسکراتم ببخش به مردان خود سیئاتم ببخش

(همان، ۱۲۸۷)

او بارها، در غزلیاتش از عزمش برای ترک می پرستی می گوید، اما زیباترین و به نظر خالصانه ترین غرلش در این باره غزلی است با عنوان «سحرگاه توبه، شبانگاه توبه»:

مرا هاتفی داد ناگاه توبه بگو استغفرالله توبه
بگفتم زمی توبه کردم خدایا به رغبت نکردم به اکراه توبه...

(همان، ج: ۳۲۲۲)

غنیمت شمردن دم

یکی دیگر از مضامین پر بسامد غزلیات نزاری، غنیمت شمردن دم و قدر دانستن وقت است، نزاری در این اشعار مخاطب خود را به شاد زیستن و بهره بردن از لحظه های زندگی تشویق می کند، او چون خیام برآن است که به امید نسپه فردا، نقد امروز را فرو نگذارد:

جهد کن تا نشود فوت دم **نقد الوقت** فرصتی بهتر از این نیست نزاری دریاب

(همان، ج: ۱: ۵۷۹)

ز دست حور وشی حالیا به **نقد خوش آید** می و مشاهده ما را و نسپه اهل جنان را

(همان، ۵۳۷)

به **نقد وقت** چو فردوس حاصل است امروز چرا نه عیش کنم در بهشت باحورا

(همان، ۵۳۸)

در چنین روز و در جوار نوروز شریف وقت فرصت مکن اهمال و غنیمت دریاب

(همان، ۵۷۵)



- گر میسر شودم عیش و طرب خواهم کرد
تا معلق برد این خیمه بی تیر و طناب
(همان، ۶۹۳)
- مذهب ما نبود نسبه مگر **نقد الوقت**
من نه آنم که سر آب ندانم ز سراب
(همان، ۶۹۵)
- نقد را باش** و گر چون دگران موقوفی
بنشین منتظر وعده فردا می باش
(همان، ۱۲۷۶)
- مترس اگر چه رقیبان تند خو داری
به سینه غم نتوان خورد **حالیا خوش باش**
(همان، ۱۲۶۹)
- از این روی نزاری، بر دمی خوش بودن تأکید می ورزد که دنیا را بی اعتبار و فانی می بیند و غم فانی خوردن را نادانی:

- بسیار خشت و کالبد و جان آدمی
بر هم نهاد دور و فروریخت بارها
(همان، ۵۵۹)
- دانی چراست این همه اضداد و اختلاف
تا عاقلان دور کنند اعتبارها
کز خاک خون سرشته بیچاره آدمی
باد فنا چگونه بر آرد دمارها
(همان، ۵۵۹)

نقد زاهدان ریاکار

بسیاری از غزلیات نزاری، حکایت جدال او با مدعیان زهد و ریابیشگان است. آنان که دین را وسیله جلب دنیا می کنند و بدون این که خود بهره ای از حقیقت دین، برده باشند دیگران را به بی دینی متهم می کنند. نزاری بارها در غزلیاتش به نقد این پارسایان عبادت فروش می پردازد؛ کسانی که تنها از عنوان فقیه و زاهد برخوردارند، و در واقع چنان از علم تهی و با حقیقت ناآشنا هستند که ابلیس را از سروش تشخیص نمی دهند :



زمستی گدا پیشه خود ستای
 عبادت خران عبادت فروش
 چه آید به جز فحش و فسق و فجور
 نگه دار خود را ز ایشان بکوش
 جهان دیدگانند نادیده هیچ
 همه هرزه گوی و فسانه نیوش
 حقیقت ندانند باز از مجاز
 ندانند ابلیس باز از سروش

(همان، ۱۳۱۹)

البته مخاطبان نقداو مدعیان به زهدند، نه مردان وارسته ای که محرم اسرار الهی اند، و چشم وحدت بینشان زاهد و رند را یکی می بیند:

-رند و زاهد همه یکسان بینند عارفانی که ز خود وارستند

(همان، ۵۲۳)

و:

-مرد برانداخته دنیا و دین محرم راز آمد و اسرار پوش
 هیچ ندانند و همه مدعی رای پرستان عبادت فروش

(همان، ۱۳۰۸)

پارسایان و زاهدان مورد انتقاد نزاری، ظاهر الصلاح و ریاکارند و گویا به آنچه می فرمایند، باور ندارند:

-خطیب شرم ندارد نشسته بر سر چوب زبان به هرزه درآیی گشاده چون وطواط

اگر طهارت باطن کنند اولاتر که در عبادت ظاهر همی کنند افراط

(همان، ۱۳۳۲)

و:

گر چو ظاهر باطن به خلق بنمایند کسی چه فرق کند زاهد از من قلاش

(همان، ۱۲۷۱)



عیب جویند، و از خصال عارفان وارسته بی بهره:

به بد گفتن ما فقیه فسرده زبان در مکش گو که کامش بسوزد

(همان، ۱۰۵۴)

دنیا طلبند و از جایگاهشان سوء استفاده می کنند:

فقها بیپوده گویند و مشایخ فحاش همه ادرار ربایند و همه وقف تراش

(همان، ۱۲۷۱)

با عشق بیگانه اند و اعمالشان از سر تقلید است، نه معرفت:

ز زاهدان مقلد بیر گرت باید که عمر خوش گذرانی به لولیان پیوند

(همان، ۱۱۲۶)

و:

عجب از زاهد دل مرده دارم که خود را هم ز مردم می شمارد

(همان، ۱۰۵)

مضامین ملامتی

پرهیز از خوشنامی و آوازه جویی در میان مردم و بی تفاوتی نسبت به ملامت و نکوهش دیگران، از ویژگی های آیین ملامت است، که در اشعار نزاری هم به چشم می آید. به نظر می رسد گرایش نزاری به این مضامین، واکنشی باشد، نسبت به جامعه ای که در آن زاهد و محتسب دم از مسلمانی و دینداری می زنند، اما «چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند». نزاری ترجیح می دهد، در چنین جامعه ای مسلمان شمرده نشود، زیرا در مدعیان مسلمانی، نشانی از اسلام، نمی بیند:

من به اسلام ندارم ایمان اگر این قوم مسلمان هستند

تا ببرند سر توبه من گردنی چند به هم بر بستند

گردن شیر ژیان زیر کنند که قوی سرکش و بالا دستند



نه همین قوم زمستان در کوی
 از بس افراط و ورع می جستند
 عیب شوریده سران می جستند
 دل صاحب نظران می خستند
 همه در جهل چو عالی علمند
 گر به معنی چو مقصر پستند
 خویش را محتسبی ساخته اند
 روز هوشیارو همه شب مستند

(همان، ۱۱۲۸)

من اگر چندی ام زاهد و هستم قلاش
 هستم آزاد و نی ام بنده اسباب معاش

(همان، ۱۲۷۲)

او، به شرع، دینداری و فضیلت های اخلاقی، به هدیده احترام می نگرد و آنچه او را می دارد که زبان به انتقاد بگشاید، بی زاری از فرصت طلبی و فریبکاری های مدعیان ریاکار است:

منکر می خواره از حد می برد
 پرده خلوت نشینان می درد
 محتسب تشنیه های معتبر
 می زند با آن که خود هم می خورد
 می فروشد جامه تقوا به می
 مردم آزاری به جان وا می خرد
 خرمن اوقات غارت می کند
 دام تزویر و حیل می گسترند

(همان، ۱۰۱۸)

در واقع، این مضامین بستری برای نزاری فراهم می آورد، تا غیر مستقیم و با کنایه و اشاره، به نقد اجتماعی بپردازد:

من اگر چندی ام زاهد و هستم قلاش
 هستم آزاد و نی ام بنده اسباب معاش

(همان، ۱۲۷۲)

نزاری از این که مورد ملامت قرار گیرد، باکی ندارد؛ زیرا معتقد است، مردان خدا در میان مردم به بدنامی شهرت دارند:



پاک رو را چه غم ار عیب کندش اوباش زان که مردان خدای اند به بدنای فاش

(همان، ۱۲۷۳)

از این رو صحبت عاشقان را بر همنشینی با عقلا ترجیح می دهد:

خوش است عالم رندان و صحبت اوباش بیا دمی به علی رغم عاقلان خوش باش

(همان)

راهی که او در پیش گرفته، راه عشق است که در آن، به ننگ و نام نمی اندیشند:
ملامتم مکن ای پارسا که در ره عشق به نیم جرعه فروشند پارسایی را

(همان، ۵۴۶)

بنا بر همین گرایش ملامتی است، که می گوید:

درون به کعبه فرست و برون به میکده آر نیاز می کن پنهان شراب می خور فاش

(همان، ۱۲۷۳)

و در پیروی از همین، مشرب است، که تظاهر به گناه می کند:

بهشت نقد و شراب طهور و ساقی حور بیار خاک و به روی صلاح و تقوا پاش

(همان، ۱۲۷۴)

مخالفت با عقل و ستایش عشق

نزاری نیز، مانند عارفان و سالکان شوریده حال، عقل جزئی و مصلحت اندیش را می نکوهد، و رای و قیاس را، آفت راه می داند:

آفت راه تو چیست رای قیاس محال باز بگویم که چه پس رو آرامباش

(همان، ۱۲۷۰)

دلا خاک در دیده عقل پاش نه از خویشن عاقلی بر تراش



(همان، ۱۲۷۷)

از نظر او عقل خودبین، از طی راه معرفت عاجز است:

تو مخلوقی و آفریننده را ندانی ببینی به عقل معاش

(همان، ۱۲۷۷)

از خویش به در نمی شود عقل تا عشق نمی شود قرینش

(همان، ۱۳۰۵)

با این حال از نظر او، عقل از درک عشق ناتوان است، و بهتر است به جای چون و چرا، پس رو آن باشد:

-چه حاصل عقل را از صحبت عشق شعاع آفتاب و چشم خفاش

(همان، ۱۲۷۹)

-گفتا بشنو پندی کز عقل بری بهره پرهیز کن از عقلی کز عشق بود عارش

(همان، ۱۲۸۹)

نزاری قدرت عشق را بسیار برتر از عقل می داند و از این رو، حکمروایی عشق را به آرزو می طلبد:

وگر ناگاه عشق از در درآید کند خالی مقام از عقل و ای کاش

(همان، ۱۲۷۵)

وبی توجه به دمدمه عاقلان صلاح اندیش، شیوه مجذوبان را که تنها به نیروی عشق طی طریق می کنند، می ستاید:

-خوش است عالم رندان و صحبت او باش بیا و دمی به علی رغم عاقلان خوش باش

(همان، ۱۲۷۳)

-عاقلان با تو اگر در من و ما بوش کنند تو چه می خواهی از این دمدمه شیدا می باش

(همان، ۱۲۷۷)



- شیوه چالاک مجانین خوش است بی خبر از مصلحت عقل و هوش

(همان، ۱۳۰۵)

مضامین اخلاقی تربیتی

بسیاری از اشعار دیوان حکیم نزاری قهستانی، حاوی مضامین اخلاقی و تربیتی است. در این اشعار، نزاری تجربه ها و دریافت های خود را برای ساختن زندگی و دنیایسرخساز از زیبایی و خوبی، در اختیار مخاطب خود قرار می دهد. این مضامین که؛ شامل: ستایش مروت و مردانگی، محبت به دیگران و مظلومان، مذمت جهل، آز و حسد و آثار آن... می شود، در غزلیات او نیز نمونه های زیادی دارد

توصیه به درستکاری در همه حال:

- پاکرو باش تو وز تهمت جاهل مندیش کان به نزدیک خرمد خیالی باشد

(همان، ۱۰۹۶)

انتخاب همنشین مناسب:

- ز همنشین موافق طلب حصول حیات در سرای فرو بند بر عوامل الناس

(همان، ۱۲۵۸)

متکی بودن به توانایی های خود:

- نیست آسایش از سایه دیوار کسی همچو خورشید سفر می کن و تنها می باش

(همان، ۱۱۷۶)

مذمت جهل:

بسیار چون تو گشت به توفان جهل غرق کشتی نوح وقت طلب از پی نجات

(همان، ۶۰۸)

نکوهش افعال کاری و تنبلی:

کاهلی و غافلگی هر دو حجاب رهند کار خود امروز کن، سخره فردا مباحث



(همان، ۱۲۷۰)

بایدش اول از آغاز به انجام شدن

گر خردمند بود مرد چو پیش آید کار

(همان، ج: ۲، ۲۲۰۲)

نکوهش حرص و غرور:

آهسته تر که بر سر مرکب لگام نیست

در سنگلاخ حرص مران توسن غرور

(همان، ج: ۱، ۸۸۹)

نکوهش طمع:

غزای نفس خود اول کند مجاهد غازی

طمع مکن چو طمع منع می کنی دگران را

(همان، ۱۵۱۲)

نکوهش حسد و تعصب:

دوستی باید و دلداری و یاری کردن

حسد و بغض و تعصب نکنند اهل وفا

(همان، ج: ۲، ۲۱۷)

ستایش وفاداری و بلند همتی:

فرو نشیند و از نام و ننگ برخیزد

غلام همت آنم که در وفای کسی

(همان، ج: ۱، ۱۰۶۱)

توصیه به نیکی کردن:

زان که سزا هم به سزا می رسد

نیک به بد می نرسد بد به نیک

(همان، ۱۰۶۰)

توصیه به خوش خلقی:

مرهم دل خسته باش صخره صما مباش

غایت اشفاق بین زین همه تنبیه چیست



خوش منش و تازه رو باش چو لفظ ملیح پر گره و صلب و زفت هم چو معما مباح

(همان، ۱۲۷۱)

مضامین عرفانی

عرفان و تصوف نیز از مضامین و موضوعات غزل نزاری است. او در غزلیاتی که باصبعه عرفانی سروده، به بسیاری از مضامین عارفانه می پردازد و تلمیح ها و تصریح هایی به مضامین و اصطلاحات متدوال عرفان و تصوف دارد. در ادامه شواهدی از برخی باورها و اصطلاحات عرفانی که در غزلیات نزاری به آن پرداخته شده، بیان می شود:

دل کندن از تعلقات:

- نزول عشق حقیقی طمع مدار هنوز نکرده خانه دل خالی از خیال قماش

(همان، ۱۲۷۳)

- کجا گر درآید نشیند سروش مگر خانه خالی کنی از قماش

(همان، ۱۲۷۷)

دل نبستن به دنیا:

مهر از زمانه بگسل و دل در جهان مبند زین بر کمیت می نه و تنگ استوار کش

(همان، ۱۲۵۹)

- دل بر این وحشت سرای دهر نهد معتقد چون بود روح القدس را کنج گلخن مسکنش

هر که شد حاشاکم الله زال دنیا را زبون مرد نبود بل که کم دانند مردان از زنش

(همان، ۱۲۹۹)

روح از جنس دنیا نیست و باید ترک دنیا گوید و به مأوای خود بازگردد:

به گوش هوش شنیدم که بر زبان سروش به من ندای ففروا الی الله آمد دوش

که ای به چاه طبیعت چنان در افتاده که تخت یوسف جان کرده ای چنین فرموش



(همان، ۱۳۱۷)

سدره رها کرده ای آمده ای در مفاک
بر در دون همتان بیش به عمدا مباش

(همان، ۱۳۲۱)

ای که به خود ناقصی دست بشوی از وجود
مرد کمالی ولی کرده ازو طرح کاف

(همان، ۱۳۴۱)

سالکانی که به فنای از خود و بقای در ذات حق رسیده اند، وجودشان گنجینه اسرار الهی است. آن ها هستی
شان را در ذات واحد فنا کرده اند، و به مقامی رسیده اند، که به چشم دوست، دوست را می بینند:

دلا سرپوش خوان سر اوباش	مکن تا او نگوید سر او فاش
به چشم دوست روی دوست می بین	همه تن دیده شو بی دیده می باش
به چشم خود چه خواهی دید خود را	خودی از پیش خود بردار ای کاش
نهان شو چون صدف در بحر اسرار	گهی می پوش گوهر گاه می پاش
به دستی شمع الا اله برافروز	به دیگر دست لا را دیده بخراش

(همان، ۱۳۷۴)

گذشتن از خود و نکوهش خود پرستی:

به چشم خود چه خواهی دید خود را
خودی از پیش خود برداری ای کاش

(همان، ۱۳۷۴)

توی حجاب تو از پیش خویشتن برخیز
بکوش تا به در آیی ز بود خویش بکوش

(همان، ۱۳۱۷)

تبرا کن از خویشتن پروری	که از بت پرستی بتر خود پرست
بت پرستی و بت گری یارا	چیست دیگر همه منی و تویی است



(همان، ۸۵۷)

هم ره سودا و تو شرط عظیم است نی پس تو حجاب خودی پس تو در اصلا مباش

(همان، ۱۲۷۰)

بر من چه اعتراف کنی دفع خویش کن کز خود برون نرفته به زهدت چه احتساب

(همان، ۵۷۱)

توحید و وحدت وجود:

آری از آن جا که اوست هیچ دگر نیست اوست ما و خرابات و می حاج و منا و طواف

(همان، ۱۳۴۱)

هیچ دیگر نیست الا هو ولیکن دیده کو شاید ار کج دیده را بر دیده ور انکار هست

(همان، ۵۸۶)

اشاره به تجلی:

دیده می باید که ببند روی سلطان روز بار باله ار کوه احد را طاقت دیدار هست

(همان، ۵۸۶)

لزوم متابعت از پیر:

دامن ملاح گیر تا به در آیی ز موج باش چو کشتی حمول طیره چو دریا مباش

(همان، ۱۲۷۱)

اشاره به مقامات و اصطلاحات عرفانی:

خنک دلی که زمام رضا دهد به قضا چو روزگار نگرده ز اقتضای رضا

نشان معرفت مرد صادق آن باشد که اقتدا به توکل کند به خوف و رجا

(همان، ۵۴۲)



چه نیک بخت بود بنده ای که در همه حال سپاس دارد و راضی شود به حکم خدا

(همان، ۵۴۲)

تا سر افزای و گردن کشی از ما دوری
تسلیم شو و ز خود برون آی
پس بنه گردن تسلیم و سرافراز بیا
نزدیک رهی است تا به بواب

(همان، ۵۶۲)

به عین یقین دیده اند اهل راز
دو وجهی بود نه یکی محض شرک
کرامات مردان ملاقات نیست
همه مات باشند و در دوست محو
اگر خود پرستان همه میت اند
ولی زنده دل را غم مات نیست
مجال توقف در اوقات نیست
اگر خود پیاده است و گر شهسوار
دگر حاجت نفی و اثبات نیست
به الا اله از لا اگر بگذری
برون رفتگان راز کوی خودی
محالات دنیا مبالات نیست
سر خویش گیر ار سر مات نیست

(همان، ۸۶۷)

مضامین مذهبی

از موضوعات برجسته شعر و غزل نزاری قهستانی، مضامین و موضوعات مذهبی هستند. باورها و اعتقادهای او در سراسر دیوان و غزلیاتش بازتاب یافته است. به گونه ای که در صورت مطالعه دقیق آثار او ابهامی در این باره برای خواننده باقی نمی ماند. بی تردید او شیعه بوده و در خانواده ای شیعی تربیت یافته است، چنان که در غزلی در سپاس پدر می گوید:

عمرها باد خدایا به سلامت پدرم
حق از این بیش که بر پس روی اهل البیت
که بسی در حق من کرد کرامت پدرم
معتقد کرد به اثبات امامت پدرم

(همان، ج ۲: ۸۹)



عشق و ارادت نزاری به اهل بیت بارها در غزلیاتش به تصویر کشیده می شود:

تو به زاری مبین نزاری را	دل و پشتش به حب آل قوی است
آن که او بی حجاب می گوید	اعتقادش به اهل بیت نبی است
پادشاه است بر ممالک فضل	زان که مملوک خاندان علی است

(همان، ۱: ۸۶۰)

جست و جو در اشعار نزاری، روشن می دارد که او شیعه اسماعیلی بوده، (مجتهد زاده، ۱۳۴۵: ۸۴) چنان که زادگاه وی نیز از مراکز مهم اسماعیلیه به شمار می رفته است. و احتمال این که او تخلص خود را نیز از اسم المصطفی لدین الله نزار گرفته باشد، زیاد است. با این حال، در اشعار نزاری از تعصبی که ناصر خسرو در تبلیغ و حمایت اسماعیله دارد، خبری نیست. او روی عقاید و باورهای مذهبی اش استوار است، اما دلیلی نمی بیند که از علمی که نزد علمای دیگر فرقه ها وجود دارد، بهره نبرد (همانجا)

پر شد از رخت محبت همه اجزای وجود حاش الله متعصب ز کجا ما ز کجا

(نزاری، ۱۳۷۳، ج ۱: ۵۴۹)

با این حال در دیوان و غزل های نزاری، اشعاری که به عقاید و اصطلاحات، فرقه اسماعیلیه می پردازد، فراوان است. چنان که در غزلی، که مبنای آن بر اعتقاد اسماعیلیه به تأویل و باطن است، مسلمانانی را که به ظاهر قرآن توجه می کنند، ظاهری می داند:

ما بین حق و باطل ضدیتی است مطلق	تیغی به تار مویی آویخته معلق
ای یار یک نصیحت یارانه بشنو	مگرد به رای ناقص مشنو حدیث احمق
دوشیزه مریم ار نه چون زایدی مسیحا	حلاج مرده گرنه چون گویدی انا الحق
هر ظاهری که بینی بی باطنی نباشد	بشنو ندای دعوت از داعی مصدق

(همان، ۱۱۳۸)



نتیجه

غزلیات نزاری قهستانی علاوه بر ویژگی های زیبایی شناختی، از تنوع مضمونی بالایی برخوردار است. که در این میان، برخی بیش از بقیه، مورد توجه او قرار گرفته است و به نوعی می توان گفت بازتاب دغدغه ها و دلمشغولی های شاعرانند. طرح مضامینی چون دمی خوش بودن و خوش باشی و می ستایی، و از سوئی توبه از می خواری و پرداختن به عرفان و گاه مضامین مذهبی از کشاکش های دنیای درونی و فکری او حکایت می کنند. کشاکش هایی که زاده تفکر و تأملی است که شاعر در حقیقت و جهان هستی دارد. نزاری حکیم است، و شعرش نمی تواند خالی از فکر باشد.

منابع:

- اوحدی دقاقی، تقی الدین، (۱۳۸۸)، **عرفات العاشقین و عرفات العاشقین و عرفات العاشقین و عرفات العاشقین** و **عرفات العارفين** جلد ششم، مقدمه، تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصر ابادی، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- جامی، عبدالرحمن، (۱۳۶۷)، **بهارستان**، به تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول.
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۶۸)، **تاریخ ادبیات در ایران** جلد سوم بخش دوم، تهران: انتشارات، چاپ پنجم.
- گازرگاهی، امیرکمال الدین حسین، (۱۳۷۶)، **مجالس العشاق**، به کوشش غلام رضا طبابایی، تهران: انتشارات زرین، چاپ دوم.
- مجتهدزاده، سیدعلیرضا، «سعدالمله والدین حکیم نزاری قهستانی»، مجله دانشکده ادبیات مشهد، ۱۳۴۵. صص ۱۰۰-۷۱.
- نزاری قهستانی، (۱۳۷۳)، **دیوان حکیم نزاری قهستانی**، ۲ جلد، مظاهر مصفا، تهران: نشر صدوق، چاپ اول.
- واله داغستانی، علیقلی، (۱۳۸۴)، **تذکره ریاض العسرا**، مقدمه، تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصر ابادی، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- هدایت رضاقلی خان، (۱۳۸۲)، **مجمع الفصحا**، بخش سوم از جلد دوم، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.